

عنایت‌الله رضا

(۱۳۸۹ - ۱۲۹۹)

روزی که کرملین را لرزاند از تیپور مرای در توصیف سرکوب انقلاب ۱۹۵۶ مجارستان، اسرار مرگ استالین اوتور خانوف، به زمامداران شوروی سولژنیتسین، طبقه جدید و گفت و گو با استالین میلوان جیلاس، خاطرات بوریس باژانوف رئیس دبیرخانه دفتر سیاسی و دستیار استالین که به ارتباط‌های احتمالی تیمور تاش با مقامات مسکو نیز اشاره داشت و بالاخره تاریخ

سری جنایت‌های استالین الکساندر اورلوف از این زمره بودند. با پیشامد انقلاب و ناپسامانی‌های حاصل از آن که زمینه را برای اعاده قدرت حزب توده و اعمال نفوذ چشمگیر حضرات فراهم ساخت، برای مدتی وضعیت دکتر رضا خطرناک شد؛ ظاهراً تنها در پی مداخله یکی از علمای عالم و ذی نفوذ خط و نشان کشیدن‌های آن‌ها که در پاره‌ای از دیگر موارد کارساز و مهلک از آب آمده بود در این مورد بخصوص به نتیجه نرسید و وی از این مهلکه جان به در برد.

در همین ایام کار ترجمه آثار پاره‌ای از ایران‌شناسان روس که با انتشار آثاری چون اورارتو، پیاتروفسکی و تمدن ساسانی لوکونین در سال‌های پیش از انقلاب آغاز شده بود با کتاب‌هایی چون شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان و اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم - ششم میلادی پیگولوسکیا ادامه یافت.

دکتر عنایت‌الله رضا در چارچوب خدمات علمی خود در عین حال که بر ترجمه پژوهش‌های علمی دانشمندان شوروی در مورد تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تأکید داشت نسبت به نقد اغراض نهفته در دیدگاه‌های ایدئولوژیک تاریخ‌نگاری شوروی نیز احساس مسئولیت می‌کرد. چگونگی شکل‌گیری بحث اران و آذربایجان دکتر رضا که مهم‌ترین و ماندگارترین تحقیق تاریخی اوست نیز در یک چنین چارچوبی شکل گرفت.

درست است که گام نخست در تبدیل نام خان‌نشین‌های مسلمان‌نشین قفقاز - اران پیشین - به «آذربایجان» - نام بخش‌های جنوبی رود ارس - در چارچوب تحرکات پان‌ترکی عثمانی‌ها و در خلال لشکرکشی‌های آن‌ها در مراحل پایان جنگ اول جهانی برداشته شد ولی گام‌های بعدی، و من جمله توجیه «علمی» این تغییر و تبدیل را که جز فراهم آوردن زمینه‌های مخدوش ساختن تمامیت ارضی ایران، انگیزه‌ای دیگر نداشت، آکادمیسین‌های ریز و درشت شوروی و تشکیلات تاریخ‌پدازی آن‌ها برعهده گرفتند. تشکیلات دروغ‌پردازی که دکتر رضا با خم و چم آن

درگذشت دکتر عنایت‌الله رضا تنها از دست رفتن گنجینه‌ای از دانش نیست؛ از دست رفتن چهره‌ای صاحب‌نظر در تاریخ و به ویژه جغرافیای تاریخی ایران، نویسنده یک مجموعه تحقیقات ممتاز و مترجم آثاری گرانسنگ در این عرصه، آشنا به چند زبان و به ویژه زبان روسی که دامنه تحقیقات و حوزه دانش او را جنبه‌ای کم‌نظیر بخشیده بود.

این «تخصص» او بود و امکان فراهم آمدن مجدد چنین تخصصی دور از امکان نیست؛ «تعهد» هم داشت ولی نه از نوع تعهدهایی که می‌شناسیم و می‌بینیم؛ تعهد به راستی و خرد، چیزی که امکان فراهم آمدن مجدد آن روز به روز دشوار تر می‌نماید.

از نسلی بود که در چارچوب آشنایی با آرا و آثار سیداحمد کسروی با هر دوی این جنبه‌ها - علم و راستی - آشنا شده بود. ادامه کار کسروی در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ با شکل و شمایل فرقه‌گرایانه‌ای که به خودگرفت - حاصل اجتناب‌ناپذیر سروکله زدن دائم با فرقه‌ها؟ - نوعی نبود که این نسل را به همان چارچوب پیشین مقید دارد. بسیاری از آن‌ها جذب حزب توده شدند؛ از جمله ستوان هوایی عنایت‌الله رضا که در این کار تا به همراهی و همسویی با فرقه دموکرات آذربایجان و به جان خریدن آوارگی‌های بعد آن پیش رفت. در خلال سال‌های تبعید در اتحاد جماهیر شوروی همانند بسیاری از دیگر مهاجران توده‌ای، تحصیلات خود را ادامه داد؛ مقدمات دانش تاریخی و جغرافیایی او در همین سال‌ها فراهم آمد. ولی برخلاف بسیاری از آن مهاجران تحصیلکرده که هر یک به نوعی کار و بار خود را پیش بردند، تعهد مذکور کار به دستش داد؛ راستی و خرد با آن چه در گرماگرم مبارزه و به ویژه در مواجهه با واقعیت‌های «سوسیالیسم واقعاً موجود» تجربه می‌کرد در تعارض مستقیم قرار داشت.

این را بر نتابید و به رغم دشواری‌هایی چند توانست به جهان آزاد راه یابد و از آن‌جا نیز به ایران بازگردد. توده‌ای‌ها این «ارتداد» را هیچ‌گاه بر او نبخشیدند؛ از پاننشستن و انتشار مجموعه‌ای از مطالب مختلف در افشای پلیدی‌های توتالیتاریسم کمونیستی نیز به تدریج بر بار «گناهان» وی افزود.

رسائل و کتاب‌هایی چون کمونیسم اروپایی، کمونیسم و دموکراسی و مارکسیسم و ماجراهای بیگانگی انسان در سال‌های پیش از انقلاب و بعد از وقفه‌ای کوتاه از آغاز دهه ۱۳۶۰ ترجمه آثاری چون ریشه‌های کمونیسم روسی و مفهوم آن بردیاف، سیزده



دکتر عنایت‌الله رضا

ساسانیان که در سال ۱۳۶۵ توانست آن را منتشر کند، در واقع طرح بحثی بود و تذکری بر اهمیت توجه بیش از پیش به چنین مباحثی از نظر استوار داشتن سنگرهای دفاع از تمامیت ارضی و هویت ملی ایران زمین.

به رغم توسعه چشمگیر طول و عرض تشکیلات پژوهشی و دانشگاهی در این سال‌ها، اگر بر این شالوده سنگی نهاده شد — همانند *ایران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول* — آن را نیز او افزود و نه جزئی از این چهره‌های ماندگار که روز به روز هم بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود. در همان مقدمه *ایران از دوران باستان...* نیز از کاستی‌های تحقیقات خود سخن گفته بود و امیدواری بدان که «... دیگران در آینده از عهده این مهم بر آیند و بتوانند نه تنها مردم کشور ما بلکه جهانیان را از قید آشفته فکری‌هایی که حاصل جعل و تحریف تاریخ مردم این سرزمین بوده است برهانند و به شفافیت موضوع که برای وحدت ملی ما نهایت ضرورت را دارد کمک کنند...» (ص ۱۵) و در ادامه همان نوشته نیز حوزه‌هایی را که می‌بایست موضوع پژوهش‌های بعدی قرار گیرد معین ساخت (ص ۱۶).

ده سال از تذکر این نکات می‌گذرد و ده‌ها سال دیگر نیز سپری خواهد شد ولی هنوز چشم‌هایمان به آثار او روشن است و عجالتاً به همین آثار نیز روشن خواهد ماند، چرا که آن تخصص و دانش را پشت‌بندی از «تعهد» نیز لازم است که به نظر کم و کمتر می‌شود.

کاوه بیات

به خوبی آشنایی داشت و با انتشار آثاری چون *آذربایجان و ایران (آلبانیای قفقاز)* (۱۳۶۰) و وجه کامل‌تر آن: *ایران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول* (۱۳۸۰)، مُشت آن‌ها را باز کرد.

با تلاش‌های دکتر رضا در این عرصه، دشمنی‌هایی که با او می‌شد جنبه‌ای تخصصی‌تر یافت. اگر تا آن موقع مدعی اصلی توده‌ای‌ها بودند، از این مرحله به بعد که با افول توده‌ای‌گری نیز همزمان شد، عقبه فرقه دموکرات آذربایجان که اینک خود را «هویت‌طلب» می‌نامد، پا پیش گذاشته، وظیفه ستیزه با او را برعهده گرفت. آن یکی تحت لوای مبارزه با امپریالیسم امریکا جای پای در دستگاه محکم کرده بود و این یک نیز از طریق همراهی با حرکتی که تحت عنوان امحاء آثار و نشانه‌های «ستمشاهی» کل هویت ایرانی را هدف حمله قرار داده بود. اگرچه حنای این یکی نیز بعد از مدتی رنگ باخت و همانند سلفش حزب توده از تک و تا افتاد، ولی حملاتش برای مدتی سنگین و گسترده بود.

در آغاز این یادداشت در اشاره به خصوصیات دکتر رضا از «تعهد»ی سخن به میان آمد که در مقایسه با «تخصص» او، فراهم آمدن مجدد آن روز به روز دشوارتر به نظر می‌آید. در توضیح بیشتر این مدعای توان به بار و بر ندادن نهالی اشاره کرد که دکتر رضا با آن همه رنج و مرارت، از این دیار به آن دیار در بغل پنهان داشت تا بالاخره در ایران به غریش توفیق یافت.

آذربایجان و ایران (۱۳۶۰) یا ایران و ترکان در روزگار